

بررسی تطبیقی معرفت فطری خداوند از دیدگاه آیت‌الله محمد باقر ملکی میانجی و جان کالوین

رضا برنجکار^۱، مهدی فدایی^{۲*}

۱. استاد پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱)

چکیده

از منظر آیت‌الله ملکی میانجی، در ادیان توحیدی معرفت به ذات مقدس خداوند مشکوک و مجهول نیست؛ بلکه معرفت خداوند در قلب و جان انسان به ودیعت نهاده شده است. از سوی دیگر بر اساس الهیات کالوینی بسیاری از تلاش‌ها برای رد و انکار وجود خداوند و زیستن بدون او، خود شهادی بر وجود میل و گرایش فطری به خداوند است. آیت‌الله ملکی میانجی و جان کالوین بر وجود معرفت فطری خدا در نهاد انسان تأکید دارند. در این مقاله کوشیده‌ایم وجوه اشتراک و افتراق این دو دیدگاه را بررسی کنیم.

واژگان کلیدی

آیت‌الله ملکی میانجی، جان کالوین، حس الوهی، فطرت، معرفت بسیط، معرفت قلبی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح مسئله

معرفت خداوند یکی از دغدغه‌های اصیل و پایه‌ای الهیات مبتنی بر توحید است. در حوزه اسلامی مکتب خراسان (تفکیک) نظریه‌ای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در خصوص چگونگی فهم متون دینی است که در آن بر تمایز سه راه و روش معرفت دینی، یعنی راه و روش قرآن، فلسفه و عرفان تأکید می‌شود. به اعتقاد پیروان این مکتب برای به دست آوردن فهم ناب و صحیح از دین، باید به خود قرآن و سنت مراجعه کرد و برای فهم کتاب و سنت نیز باید به معنای عرفی و ظهورات نوعی الفاظ به کار رفته در متون دینی ملتزم بود. با توجه به گسترش و شیوع تأویل‌گرایی در مورد متون دینی و کلام دیگران و علمی نبودن این روش و اینکه راه درست فهم مراد و مقصد گوینده، تأویل آن نیست، وظیفه هر دانش‌پژوه و محقق و دین‌شناس، «تفکیک» و سره‌سازی و خالص‌سازی هر فکر، نحله و کلام و پرهیز از التقاط و تأویل و تطبیق آن است (حکیمی، ۱۳۷۳: ۲۰). پیروان این مکتب معتقدند که انسان باید در حد امکان، بدون داشتن پیش‌فرض و حتی بدون اعتنا و اتکا به آگاهی‌های فلسفی و عرفانی که در بسیاری از اوقات مخالف معارف قرآند، به سراغ قرآن و دیگر متون دینی برود و در فهم خود از متون دینی، پیش‌فرض‌های فلسفی و عرفانی را دخالت ندهد تا به فهم درستی از این متون دست یابد و از تأویل‌های ناروا نجات یابد. اوج این روش‌شناسی را می‌توان در قله معارف انسانی یعنی خداشناسی مشاهده کرد. پیروان این مکتب با قبول بینونت صفتی بین خالق و مخلوق، وارد مرحله دیگری از معرفت الهی می‌شوند که شناخت خداوند به واسطه معرفت خود او حاصل می‌شود؛ یعنی خداوند خود را به بندگان خویش شناسانده است و پس از این تعریف (در اصطلاح آیت‌الله ملکی میانجی)، اسما و صفات را آفرید تا بندگان به واسطه آنها به تضرع، دعا و عبادت او پردازند. این معرفت در لسان آنها معرفت فطری نام دارد. از سوی دیگر در الهیات مسیحی نیز معرفت فطری و گرایش درونی به خداوند یکی از مهم‌ترین ادله اثبات

خداوند بوده است. یکی از این الهی‌دانان کالوین^۱ است. وی اعتقاد دارد در درون ذهن انسان و در حقیقت به واسطه کششی طبیعی، نوعی آگاهی نسبت به پروردگار وجود دارد، البته همگانی و البته در معرض خطر است (John Calvin, 1960, book1, chapter3, p43). آنچه در این مقاله واکاوی می‌شود بررسی تطبیقی معرفت درونی و فطری از منظر جان کالوین و معرفت فطری از منظر مکتب خراسان (تفکیک) با تکیه بر آرای آیت‌الله ملکی میانجی^۳ است. سؤال اصلی پژوهش این است که وجوه مشترک و افتراق دو دیدگاه

1. Calvin

۲. جان کالوین (به فرانسوی: Jean Calvin) (۱۵۰۹-۱۵۶۴)، مصلح، متکلم شهیر فرانسوی که از بزرگ‌ترین علمای فرقه پروتستان به حساب می‌آید. وی را بنیانگذار کالوینیسم می‌دانند. کتاب او تأثیری حیاتی بر نهضت اصلاح دینی گذاشت. او کتاب "مبادی دین مسیحی" را برای اولین بار در سال ۱۵۳۶ منتشر کرد که شرح نظام‌مندی بر ارکان اصلی ایمان مسیحی بود. این کتاب چنان کالوین را در کانون توجه دیگران قرار داد، که در مدت باقی‌مانده عمرش، تغییرات فراوانی در آن، به عمل آورد و متن اولیه شش فصلی را به هشتاد فصل در چهار جلد رساند. این کتاب، بعدها از اولین کتب مهم کلاسیک دوره اصلاحات دینی شمرده شد؛ که در آن مبادی و عقاید پروتستان‌ها به صراحت و وضوح تمام شرح و تفسیر شده بود.

۳. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر ملکی میانجی (۱۳۲۴ - ۱۴۱۹ ق/ ۱۲۸۵ - ۱۳۷۷ ش) در میانه زاده شده، در مشهد نزد استادان مختلف درس آموخت و بیش از همه، با مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵) ارتباط علمی و فکری یافت. وی در سال ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ش به قم آمد و تدریس دروس تفسیر و معارف و عقاید را آغاز کرد که این دوره تا پایان عمر ایشان ادامه یافت. آثار قلمی مرحوم ملکی میانجی را می‌توان به دو دسته تفسیری و غیرتفسیری تقسیم کرد که برخی از آنها چاپ و منتشر شده است.

الف) آثار غیرتفسیری

توحید الامامیه.

ب) آثار تفسیری

۱. بدایع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام؛ ۲. تفسیر فاتحه‌الکتاب؛ ۳. نگاهی به علوم قرآنی (برگرفته از آثار ایشان)؛ ۴. مناہج البیان فی تفسیر القرآن.

افزون بر اینها آثاری مخطوط، از آیت‌الله ملکی به جای مانده است. از جمله:

۱. الرشد فی المعاد؛ ۲. دوره کامل تقریرات اصول مرحوم میرزا مهدی اصفهانی؛ ۳. رساله‌ای در حیط و تکفیر؛ ۴. رساله‌ای در خمس؛ ۵. رساله‌ای در احکام میت.

آیت الله ملکی میانجی و جان کالوین در معرفت درونی و فطری خداوند چیست؟ روش ما در این پژوهش تطبیقی، توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای بوده است.

الف) معرفت فطری از دیدگاه ملکی میانجی

انسان از یک سو به اقتضای عقل خویش وجود پدیدآورنده عالم را تصدیق می‌کند:

بالعقول يُعْتَقَدُ التَّصَدِّيقُ بِاللَّهِ (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۴۰).

و چاره‌ای نیز جز این ندارد [به دلیل وجود مخلوقان و مصنوعات]:

فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ اثْبَاتِ الصَّانِعِ لوجود المصنوعين (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱: ۸۴).

و از دیگر سو، با تعمیق و تدبر در پدیده‌ها، به وجود تباین صفتی بین خالق و مخلوق و نفی شباهت میان آن دو اذعان دارد:

فكلُّ ما في الخلق لا يُوجد في خالقه و كلُّ ما يُمكن فيه يمتنع من صانعه (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۴۰).

در این تدبر دو سویه، انسان میان اثبات خدا و شبیه نبودن او به مخلوقات دچار حیرت و وگه می‌شود. راه حل رفع این تحیر و سرگردانی در دورن انسان نهفته است. اصولاً در ادیان توحیدی، معرفت به ذات مقدس خداوند مشکوک و مجهول نیست که نیازمند اقامه برهان آنی و لمّی باشد. آیات کریمه و روایات اهل بیت با صدای بلند فریاد برآورده‌اند که معرفت خداوند در قلب و جان انسان به ودیعت نهاده شده است و این نوع معرفت اولاً صنع خداوند و ثانیاً خارج از حد تعطیل و حد تشبیه است.

و الآيات الكريمة و الروایات المباركة تنادی بأعلى صوتها على خلاف ذلك و استحالة، و ان معرفته تعالى امر فطري بسيط خارج عن الحدین حدّ التعطیل و التشبیه

(ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۷۷).

از سوی دیگر، منابع دینی و روش عملی انبیای الهی مؤید این مطلب است که چنین معرفتی از تذکر و تنبیه اهل معرفت [انبیا و امامان] بی‌نیاز نیست. شکوفایی و بالفعل شدن این معرفت نیاز به تذکیر و تنبیه جان انسانی در مرحله زندگی دنیوی دارد:

والانبياء و الرسل و الائمه الصديقون صلوات الله عليهم يذكرون الناس في مقام التعليم والبلاغ و في مقام المجادلة الحسنه. [بهذه المعرفة البسيطة] (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۷۸).

وقتی که انسان با تذکر اهل معرفت، معرفت اعطایی و موهبتی خدا را در نور فطرت دید و با حقیقت جان آن را دریافت، خویش را در مقابل دو راه تسلیم و انکار می‌یابد و در این مرحله است که با تسلیم در برابر خداوند، به هدایت و ایمان دینی نایل می‌شود.

ان الايمان عبارة عن التسليم والقبول في مقابل ما عرف من الحق المبين والتعهد بالوفاء به و بلوازمه ... فعليه يكون الايمان الذي هو فعل الانسان بقلبه و عمله في مرتبة متأخرة عن معرفته [الفطرية] تعالی (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۹۰).

بر این اساس، می‌توان گفت خداشناسی دینی سه مرحله دارد: «تعریف»، «تذکر» و «تسلیم» و انسان پس از عبور از این سه مرحله به هدایت الهی و ایمان دینی می‌رسد.

یک. مرحله تعریف

بر مبنای نظر آیت‌الله ملکی میانجی معرفت الهی مانند معرفت امور دیگر نیست. شناخت خداوند از سنخ علم حصولی هم نیست؛ بلکه معرفت به خداوند اولاً فطری محسوب می‌شود، به این معنا که در قلب و جان انسان به ودیعت نهاده شده است و خداوند بر قلب انسان متجلی می‌شود و با معرفت شیرین قلبی او را سیراب می‌کند؛ ثانیاً بسیط است، به این معنا که انسان در اثر اشتغال به زندگی دنیایی بدان متوجه نیست و غافل از آن است (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۷۹ و ۸۶؛ برنجکار، ۱۳۷۴: ۵۴ - ۵۵). آیات و روایات بسیاری بر این نحوه معرفت دلالت دارند؛ در یک دسته‌بندی کلی می‌توان هفت دسته از آیات را به‌عنوان دلیل بر این مطلب که معرفت الهی، معرفت فطری بسیط است بیان کرد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱.۲. آیات دال بر معرفت فطری بسیط

۱.۱.۲. آیات ۹ و ۱۰ سوره ابراهیم

آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شک و تردید داریم!» * رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرر شما را باقی گذارد!» آنها گفتند: «ما اینها را نمی‌فهمیم! همین اندازه می‌دانیم که) شما انسان‌هایی همانند ما هستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، بازدارید؛ شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!»^۱

صدر آیه به کفر و ارتیاب کفار نسبت به هر آن چیزی که به واسطه رسولان الهی آورده شده است، به نحو اطلاق تصریح دارد:

أَنَا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ.

در ضمن ظاهر این آیات سخن پیرامون همه انواع کفر است، نه فقط گروه خاصی مثل وثنیون. این آیات بر نفی هرگونه شک در وجود خداوند دلالت دارد و این یعنی همه

۱. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْدِيَّهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنَّكُمْ إِذَا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ابراهیم: (۹-۱۰).

انسان‌ها اعم از مؤمنان و کافران به خداوند معرفت دارند، البته معرفتی بسیط. این نحوه معرفت نیازمند رشد و تکامل است و به‌همین دلیل است که خداوند رسولان و انبیای الهی را فرستاده است. جوشش این معرفت از درون انسان‌ها مشروط به تنبّه عارفین به حق یعنی مبشرین و منذرین الهی است.

۲.۱.۲. آیه فطرت

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند! * این باید در حالی باشد که شما به‌سوی او بازگشت می‌کنید و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزید، نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید ...^۱

این آیات کریمه در مقام اخبار از یک سنت الهیه پایدار هستند و سنت مزبور این است که خداوند همه انسان‌ها را به‌گونه‌ای خلق کرده است که به توحید (وحدانیت خداوند) شناخت دارند، البته این شعور و شناخت به نحو بسیط و مغفول عنه است (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۸۳).

۳.۱.۲. آیات دال بر معرفت الهی بودن سکینت

او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛ لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است.^۲

۱. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُبَيِّنٌ إِلَيْهِ وَأَتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ روم: (۳۰-۳۱).

۲. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا فتح (فتح: ۴).

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود، می دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود.^۱

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.^۲

سکینت حقیقتی نورانی است که موجب شرح صدر و اطمینان قلوب است. سکینه همان گونه که موجب ازدیاد ایمان می شود، موجب و شرط تحقق اصل ایمان هم هست (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۸۸).

ابوحزمه از امام صادق در مورد این قول خداوند پرسید: انزل السکینه فی قلوب المؤمنین. ایشان فرمودند: آن ایمان است.^۳

جایگاهی که سکینه بر قلب مؤمنان نازل می شود، همان جایگاهی است که خداوند خویش را به انسان می شناساند و در واقع مقام انزال سکینه، همان مقام تعریف الهی است (همان: ۸۹). از سوی دیگر، ایمان که فعل انسان به شمار می رود، از لحاظ رتبه، متأخر از

۱. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا فَتَحَ (فتح: ۱۸).

۲. إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا فَتَحَ (فتح: ۲۶).

۳. ابی حمزه عن ابی جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: انزل السكينة في قلوب المؤمنين قال: هو الايمان (كليني، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۱۵).

مقام تعریف است و این یعنی تعریف سبب تحقق ایمان است (همان: ۹۰-۹۱). بر این اساس تحقق و ازدیاد ایمان منوط و مشروط به دو چیز است: یکی مقام تعریف الهی و دیگری انزال سکینه و این هر دو در موقف قلب و متجلی از طرف خداوند هستند. برخی از روایات وارده دلالت می‌کنند بر اینکه سکینه همان مقام تعریف الهی است و علاوه بر اتحاد در موقف، اتحاد مصداقی نیز دارند، یعنی انزال سکینه = تعریفه تعالی نفسه الی عباده.^۱ آیت‌الله ملکی میانجی معتقد است که سکینه در این روایات به معنای افاضه علم و معرفت الهی است که نتیجه‌اش سکونت و آرامش روحی خواهد بود.

اقوال السکینه فی هذه الآيات و الروایات عبارة عن تعريفه تعالی نفسه الی عباده (همان: ۹۱).

خداوند همه انسان‌ها را به گونه‌ای خلق کرده است که به توحید (وحدانیت خداوند) شناخت دارند، البته این شعور و شناخت به نحو بسیط و مغفول‌عنه است.

فان الله سبحانه خلق الخلق عارفاً بالتوحيد عرفاناً مرموزاً بسیطاً و شاعراً به شعوراً بسیطاً یتمايل الی التوحيد و یرغب عما یضاره و یخالفه و یجری فی ذلک طبق الشعور الفطری الذی اعطاهم الله هذا النور عند ما فطرهم و خلقهم (همان: ۸۳).

انسان بر اساس این معرفت مرموز و شعور بسیط، به یکتاپرستی شوق و از ضد آن تنفر دارد و مخالفت می‌ورزد؛ این رفتار او بر اساس همین نور و تجلی بوده که خداوند بر طبق سنت خویش بر وجود او افاضه کرده است. حقیقت فطرت همان معرفتی محسوب می‌شود که اولاً فعل خداوند است پس تحت اراده انسان نیست و ثانیاً متصور به واسطه عناوین و مفاهیم کلیه و حاصل مقدمات برهانیه نیست (همان: ۸۷). فطرت صنعی است که خداوند

۱. برای نمونه رک. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲: ۲۰۱؛ کلینی، پیشین، ج ۱: ۲۷۱.

به واسطه آن خویش را به انسان می‌نمایاند و انسان نیز اراده‌ای از خویش در نیل به این معرفت ندارد.^۱

از بررسی مجموع روایات وارده در تفسیر آیات مذکور و روایات دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً معرفت الهی صنع و فعل خداوند و از کراماتی بوده که بر بندگان خویش مبدول داشته است و ثانیاً تفضلی ابتدایی محسوب می‌شود و انسان اختیاری در آن ندارد.

دو. مرحله تذکر

انسان با ورود به عالم مادی، از معرفت فطری مغفول می‌شود و آن را فراموش می‌کند. ذات مقدس الهی از راه‌های متعدد و متنوعی انسان‌ها را متذکر معرفت خویش می‌سازد. او انبیا را برای یادآوری و تذکر به فطرت مکنون در انسان مبعوث کرده و موجبات روشن شدن راه کمال و هدایت را برای آنان فراهم ساخته است (همان: ۱۵۷). امیرالمؤمنین در نهج البلاغه خطبه اول می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ.

یکی از راه‌های متذکر شدن، انقطاع انسان از تعلقات مادی است. یکی از حالت‌هایی که در آن انقطاع غیرارادی برای انسان محقق می‌شود، حالت اضطرار و ناامیدی است. آیات بسیاری از قرآن کریم بر این مطلب دلالت می‌کنند:

وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان: ۳۲).

۱. این نمایاندن در مرحله بساطت تعریف است و گرنه اراده انسان در تبدیل این معرفت بسیط به معرفت مرکب و کمال‌نهایی معرفت کاملاً دخالت دارد.

عبادت نیز یکی از راه‌های تذکر معرفت فطری الهی است. تمام موجودات عالم ملک طلق خداوندند؛ ما سوی‌الله در محاق عبودیت و مملوکیت اویند و بر این اساس تشریح و امر و نهی از شئون ذات الهی است. خداوند با تشریح احکام و انسان با امتثال آنها، اولین قدم را در مسیر توحید (توحید در عبودیت) و نیل به معرفت کامل الهی برمی‌دارد (همان: ۱۸۶؛ برای مطالعه بیشتر رک. همان: ۱۵۷-۱۹۲).

سه. مرحله تسلیم

پس از قرار گرفتن انسان در مسیر هدایت الهی به واسطه فطرت خویش، روح تسلیم و ایمان به خداوند در او متجلی می‌شود. مرحله تسلیم پیوند عمیقی با حوزه عمل و رفتار دارد. در واقع تسلیم جهت عمل انسان را مشخص می‌کند، زیرا بعد از آنکه انسان در مقابل خداوند متعال تسلیم شد و قلباً او را تصدیق کرد، متناسب با این ایمان نورانی به او افاضه می‌شود که لازمه اش عمل دینی است، یعنی عملی که جهت الهی دارد و قصد قربت لازمه آن است. بر این اساس ایمان دینی از سنخ معرفت الهی است، یعنی اولاً صنع خداوند است؛ ثانیاً اکتسابی نیست، بلکه پس از تذکر انسان به مقام تعریف و تسلیم در برابر اوامر و نواهی حق تعالی، نور ایمان در انسان نهاده می‌شود.

ب) شناخت درونی خداوند از دیدگاه جان کالوین

کالوین در کتاب خود با عنوان «مبادی دین مسیحی» معتقد است:

«در درون قلب انسان، و در حقیقت به واسطه کششی طبیعی، نوعی آگاهی نسبت به پروردگار وجود دارد و این آگاهی را امری مسلم و غیرقابل تردید می‌یابیم. خداوند به خاطر اینکه حجت را بر همگان تمام کند و کسی جهل و نادانی را بهانه نکند، خود در همه انسان‌ها، آگاهی خاصی از مرتبت الوهی را به ودیعت نهاده است. بر این اساس، چون آدمی درمی‌یابد که خدایی وجود دارد و اوست آفریدگار انسان‌ها و به اقتضای گواهی و تصدیق خود آنها از آن جهت

که آنها از خضوع در برابر خداوند و سپردن امور زندگی خود و وقف آن در راه خدا کوتاهی کرده‌اند، مورد بازخواست واقع می‌شوند. حال اگر بخواهیم جهل و نادانی نسبت به خداوند را در جایی جست‌وجو کنیم، مسلماً می‌توان نمونه‌ای از آن را در میان انسان‌های غیرتمدن و عقب‌مانده پیدا کرد. با این حال، همان‌طور که آن کافر معروف می‌گوید: هیچ قومی آنقدر بی‌فرهنگ و دور از تمدن نیست و هیچ ملتی آنقدر بی‌تمدن نیست که به وجود خدا، ایمانی راسخ و عمیق عرضه ندارد. بدین ترتیب این مفهوم عام، عمیقاً اذهان همه را مشغول می‌دارد و نیز در دل همگان به‌گونه‌ای قوی جای دارد و جزء لاینفک آنهاست؛ بنابراین، نظر به اینکه از آغاز جهان، هیچ آیین، شهر و به‌طور خلاصه هیچ خانواده‌ای وجود نداشته است که بتواند بدون دین پیشرفت کند، این امر به‌طور ضمنی به این اعتراف دارد که شناخت خداوند در قلوب همگان حک شده است» (Calvin, 1960, I, III, pp. 43-44).

به اعتقاد کالوین بسیاری از تلاش‌ها برای رد و انکار وجود خداوند و زیستن بدون او، خود شاهی برای وجود میل و گرایش فطری به خداوند است. در واقع اذعان به وجود خداوند در اعماق ذهن هر انسانی وجود دارد و اکتسابی هم نیست؛ بدین‌گونه که نظریه‌ای باشد که در مدرسه و با تعلیم استاد فرا گرفته شود، بلکه چیزی است که هر یک از ما از رحم مادر کاملاً آن را می‌شناسیم و خود طبیعت هم اجازه فراموشی آن را به کسی نمی‌دهد (Plantinga, 2000: P. 172).

ایده اصلی کالوین این است که:

«هر انسانی دارای قوه یا مکانیزم شناختی خاصی است که در طیف گسترده‌ای از شرایط، باورهای مربوط به خداوند (باورهای دینی) را تولید می‌کند؛ کالوین از این قوه با عنوان حس الوهی یاد می‌کند» (Plantinga, 2000: P. 172).

بر اساس دیدگاه معرفتی کالوین، انسان دارای منبع معرفتی جدیدی به نام حس الهیاتی است. این حس در وضعیت‌های خاصی مانند مواجهه با عظمت خلقت انسان یا کوه‌ها و دریاها یا حتی زیبایی یک گل در طبیعت فعال می‌شود و باور به خدا را تولید می‌کند. بر مبنای دیدگاه کالوین حس الوهی یکی از قوای معرفتی بوده که خداوند در انسان به ودیعه قرار داده است تا انسان راه را گم نکند و در شرایط خاص یعنی در شرایط مواجهه با شئون الهی مثل عظمت، زیبایی، قدرت و غیره، این حس و قوه به فعالیت درآید و مولد گزاره «خدا وجود دارد» شود. این قوه همدیاف قوای دیگر معرفتی مثل ادراک حسی، قوه حافظه و قوه عاقله قرار دارد و باورهایی را که تولید می‌کند، احتمال آماری بالایی در صدق دارند. به اعتقاد کالوین این معرفت از بدو تولد (یا حتی در رحم مادر) در انسان هست. البته منظور کالوین این نیست که شخص از ابتدا معرفت به خدا را داراست، بلکه وی از فطری بودن معرفت به خدا، این نکته را در نظر دارد که انسان در آغاز کودکی استعداد چنین معرفتی را دارد؛ همان‌گونه که استعداد ریاضیات مقدماتی را در اوان کودکی داراست.

ب) بررسی تطبیقی

یک. وجوه اشتراک

بر اساس آرای آیت‌الله ملکی میانجی و جان کالوین پیرامون معرفت فطری خداوند، می‌توان وجوه مشترک این دو را در تبیین معرفت فطری خدا چنین بیان کرد:

۱. منبع شناخت

بر اساس هر دو دیدگاه الهیاتی، معرفت فطری معرفتی درونی و قلبی است. بر مبنای نظر ملکی میانجی (همان‌گونه که گذشت) معرفت فطری صنع خداوند است و ذهن و تصورات آن، در این معرفت نقشی ندارد. خداوند متعال بدون واسطه‌گری هرگونه تصور و فعالیت ذهنی انسان، خود را به روح و قلب او شناسانده است و این مطلب در روایات اهل

بیت با عنوان «معرفت و رؤیت قلبی» عنوان می‌شود (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۸۹؛ برنجکار، ۱۳۷۴: ۵۵). خطبه ۱۷۹ نهج البلاغه بیانگر همین مطلب است.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَوَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ
لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۸).

یا روایاتی از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در جواب پرسشگری که پرسید: «چه چیزی را می‌پرستی؟» فرمودند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَضَرْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى قَالَ رَأَيْتَهُ قَالَ بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ
الْإِيمَانِ (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۷).

یا در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در زمینه کیفیت مشاهده انسان‌ها پروردگار خویش را در قیامت فرمودند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ
تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟.... وَ لَيْسَتْ الرَّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ (شیخ صدوق، ۱۳۹۸:
۱۱۷).

از سوی دیگر در الهیات کالوین نیز جایگاه معرفت فطری درون و قلب انسان است.
کالوین در این زمینه می‌گوید:

اینکه از آغاز جهان تاکنون هیچ آیین، شهر و به‌طور خلاصه هیچ خانواده‌ای وجود نداشته است که بتواند بدون ایمان به وجود خداوند پیشرفت کند، این مسئله اعترافی تلویحی به این است که شناخت خداوند در قلوب همه حک شده است (Calvin, 1960, I, III, pp. 43).

یا در ادامه می‌گوید:

در واقع لجاجت افراد ملحد ... گواه روشنی است بر اینکه این اعتقاد راسخ؛ یعنی اینکه خدایی وجود دارد، فطرتاً ذاتی همه است و در عمق جان و قلب همه حک شده است (Calvin, 1960: P.173)

۲. لزوم ترکیب و فعلیت در فطرت

از نظر ملکی میانجی معرفت فطری خدا بسیط است. مراد از «بسیط» بودن معرفت خدا این است که انسان به آن توجهی ندارد و از آن غافل است. در واقع دنیا همانند حجایی عمل می‌کند و فطرت انسان را مغفول‌عنه می‌کند؛ در اینجا است که انسان وظیفه دارد این معرفت فطری را به مرحله بلوغ و ترکیب برساند و مراد از «مربک» شدن معرفت فطری، توجه یافتن آدمی به معرفت خویش است (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۸۶). البته این نیز یکی از حکمت‌های الهی است که آدمی در اثر اشتغال به زندگی دنیوی، غالباً از خداوند غفلت می‌کند و توجهی به او ندارد. شأن دنیا شأن امتحان و ابتلاست و انسان با عبادت خدا در دنیا به مقام تقرب به خدا و خلیفه‌اللهی سوق می‌یابد. انسان پس از تذکر انبیا و مبلغان الهی، متوجه معرفت الهی می‌شود و می‌تواند با انتخاب اختیاری مسیر عبودیت، به مقام تسلیم و معرفت فطری مرکب و متکامل نائل شود. در این حالت شأن او شأن من‌اللهی شود و توحید سراسر زندگی این دنیایی او را فرا گیرد.

بر اساس دیدگاه کالوینی هم (همان‌گونه که پیشتر بیان شد) آگاهی از خدا آموزه‌ای است که همگان از همان زمان جنینی و در رحم مادر با خود دارند و به آموختن آن از

راه‌های متعارف مثل تعلیم، استاد و مدرسه نیازی ندارد. پلان‌تینگا معتقد است کالوین در مقام اثبات یک دانش فطری بالفعل نیست؛ بلکه او می‌خواهد بگوید:

آنچه شخص در رحم مادرش دارد، علم به خداوند نیست؛ بلکه توانایی بالقوه‌ای برای نائل شدن به چنین علمی است. همانند علم به ریاضیات ابتدایی که نیاز به بلوغ کمی دارد (Plantinga, 2000: P. 173)

بنابراین می‌توان چنین گفت که گرایش به خدا توانایی بالقوه‌ای است که شرایط و موقعیت‌های خاصی در زندگی انسان این حس الهی و توانایی فطری را فعال می‌کند و باورهای ناظر به خداوند از جنس دانایی شکل می‌گیرد.

توانایی ← دانایی

پلان‌تینگا به عنوان یک کالوینیست معتقد است ظهور و فعالیت گرایش فطری (حس الهی) به بلوغ خاصی در انسان نیاز دارد. او دوران نوجوانی را معمولاً زمان بلوغ برای ظهور باورمندی به خدا می‌داند (Plantinga, 2000: P. 173).

از طرف دیگر قرار گرفتن انسان در شرایط محیطی مختلف و مناسب، موجب رشد و تکامل حس الهی می‌شود. در واقع هر قدر که این قوه معرفتی بیشتر فعالیت و باور تولید کند، به بلوغ و تکامل و رشد بیشتری نائل می‌شود. در اینجاست که اراده و اختیار انسان مؤثر است. انسان می‌تواند با قرار دادن خود در شرایط محیطی مناسب، زمینه را برای رشد و شکوفایی این قوه معرفتی فراهم آورد.

۳. نقش گناه در معرفت

هرچند کالوین گرایش به اعتقاد به خدا را گرایش ذاتی و فطری می‌داند، معتقد است که شاید این گرایش تحت تأثیر گناهان قرار گیرد.

در واقع، اگر در جهان گناهی نمی‌بود، همه انسان‌ها به خداوند اعتقاد پیدا می‌کردند؛ همان‌طور که به وجود اشخاص دیگر و جهان خارج اعتقاد دارند.

آنچه که باعث می‌شود باور به خدا در نظر ما دشوار یا نامعقول جلوه کند، وضعیت گناه‌آلود و غیرطبیعی است (پلانینگا، ۱۳۸۰: ۱۵۷).

کالوین می‌گوید عدم اطاعت از فرامین الهی اولین گناهی است که عملکرد قوه معرفتی (حس الوهی) را دچار کژکاری و انحراف می‌کند (Calvin, 1960. II,I, P. 245). در این عالم حس الوهی انسان بر اثر زیستن در محیطی گناه‌آلود در وضعیت کارکردی خوبی قرار ندارد. او معتقد است زمانی که این قوه معرفتی رو به زوال برود و نتواند باور به خدا را تولید کند، انسان دچار بیماری معرفتی‌ای^۱ شده است که کالوین هم آن را وضعیت غیرمعمول^۲ می‌نامد. البته کالوین در این وضعیت گناه‌آلود، یأس و نومیدی را رد می‌کند و معتقد است افراد باید به دنبال کسب سعادت باشند.

انسان‌ها با درک درستی از پذیرش مخالفت الهی و اعتراف و توبه می‌توانند خود را نسبت به این خطر عظیم (بیماری معرفتی) مورد حمایت الهی قرار دهند. این حس حتی در موارد امکان ضعف ایمان، می‌تواند در شرایط متعددی شکوفا و فعال شود، به‌ویژه با مشاهده زیبایی‌های طبیعت مثل آسمان پرستاره شب یا آبشار شاید سبب به‌کار افتادن این احساس درونی شود (Plantinga, 2000: P. 174). کالوین معتقد است حتی با وجود مانع گناه نیز آدمی گریزی از دیدن خدا ندارد (Calvin, 1960: P. 52).

در دیدگاه آیت‌الله ملکی میانجی توجه انسان به معرفتی الهی که در عوالم دیگر بالمعاینه مشاهده کرده است، به شرایط مختلفی بستگی دارد. اولین شرط تذکر و تنبیه انبیای الهی است؛ در این مرحله برای انسان‌هایی که به گناه آلوده باشند و به تعبیر قرآن قلوب آنها قفل شده باشد، این تذکیر نتیجه نخواهد داد و بلکه نتیجه عکس می‌دهد. دومین شرط توجه و تکامل معرفت فطری الهی، تسلیم در برابر فرامین الهی و ایمان به اوست؛ حال اگر در این

-
1. Cognitive Disease.
 2. Substandard Position.

مرحله نیز گسستی بین عقیده و رفتار انسان ایجاد شود و در ورطه گناه بیفتد، قلب او دیگر قابلیت افاضه نور ایمان و نیل به معرفت حقه و مرکب الهی را ندارد (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۹۱).

۴. معرفت فطری پایه سعادت انسان

انسان به واسطه معرفت فطری خداوند، در مسیر هدایت و ایمان دینی قرار می‌گیرد. او با این معرفت در درون خویش و طی مراحل تذکیر و سلوک معنوی به مرحله ایمان دینی نیل پیدا می‌کند (همان: ۹۰). اراده و اختیار انسان در این مرحله کاملاً مشهود و مؤثر است، زیرا انسان می‌تواند مسیر دیگری را انتخاب کند و به جای ایمان به فسق برسد. در معرفت فطری کالوین، وجود این آگاهی درونی، منبع مسئولیت انسان‌ها در قبال کارهای ناشایست خودشان است. حس الوهی در نهاد انسان مانع عذر و بهانه‌تراشی است. از دیدگاه کالوین، خداوند با قرار دادن این حس الوهی در درون انسان‌ها ایشان را از درک و فهم خاصی نسبت به عظمت و شکوه خود بهره‌مند کرده است تا آنها با تکریم الهی و اختصاص شئون زندگی خویش به معبودشان راه سعادت را بیمایند و راهی برای توسل به جهل و غفلت در برابر خداوند نداشته باشند. به تعبیر کالوین انسان‌ها خود را با این درک و گواهی درونی محکوم می‌کنند؛ چرا که آنها از تکریم خدا و اختصاص دادن زندگی خود در راه رضای خداوند کوتاهی کرده‌اند (Calvin, 1960: P. 4).

انسان با توجه به آگاهی درونی به خداوند و باورهای دینی، در قبال کوتاهی‌های ارادی و آگاهانه خود مسئول است. او موظف است علماً و عملاً در جهتی حرکت کند که به کرامت الهی و رضایت او خدشه‌ای وارد نشود.

دو. وجوه افتراق

با بررسی آرای این دو الهی‌دان پیرامون معرفت فطری خداوند می‌توان برخی از تفاوت‌های آنها را این‌گونه برشمرد:

۱. شمولیت معرفت فطری

از منظر ملکی میانجی معرفت فطری خداوند شامل مرحله اثبات وجود حق تعالی، ربوبیت حق تعالی و وحدانیت اوست. به اعتقاد ایشان اسمای الهی اشتراک لفظی — نه اشتراک معنوی — دارند. اینکه اسمای مذکور را خداوند برای خود انتخاب و اختیار کرده است، کوچک‌ترین ارتباطی با ممکنات او ندارند. مثلاً وصف عالمیت یعنی ذاتی که علم دارد، قادریت یعنی ذاتی که قدرت دارد، علم و قدرت و حیات الهی کوچک‌ترین سنخیتی با علم و قدرت و حیات ما ندارد. یعنی نمی‌توان گفت که ما واجد علم و قدرت و حیات هستیم، حضرت حق متعال نیز همان است، منتهی به حد اعلی و اشرف. بلکه باید گفت: هیچ‌گونه سنخیتی بین علم ما و علم الهی وجود ندارد و این اشتراک، فقط اشتراک لفظی است (ملکی میانجی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۸۵). اگر اسما و صفات الهی به وضع الهی و اشتراک لفظی است، آیا می‌توانیم او را بخوانیم؟ و ما اصلاً چگونه می‌توانیم او را بخوانیم؟ در پاسخ به این سؤال، مفسر ما می‌گوید که تمامی این نام‌ها و نشانه‌ها، علامتی برای خداوندند تا ما او را بخوانیم و با او مناجات کنیم، زیرا نامگذاری — چه به طبع و چه به وضع لفظی یا غیرلفظی باشد — همگی حاکی از قرارداد و تبانی است که بین افراد یک زبان وجود دارد و با از بین رفتن این موضوع و قرارداد، تمامی این مفاهیم نیز از بین می‌روند، پس باید بپذیریم که این مفاهیم با وضع و قرارداد به وجود آمده‌اند و شاید تغییر بپذیرند و اگر ما به اشتراک معنوی اعتقاد داشته باشیم و علم خودمان و علم او را از یک سنخ بدانیم، لاجرم علم او را تصور کرده‌ایم، آن هم با مفاهیمی کلی که از دایره امکان برمی‌آید، که خود ساخته و پرداخته خداوند بوده و این به ضرورت وجدان باطل است، زیرا که ما به خداوند، علمی پیدا کرده‌ایم، گرچه به وجهی از صورت و شکلی از اشکال و این با ساحت قدس حضرت حق سازگاری ندارد. بنابراین با عقل و اندیشه انسانی، نمی‌توان او را تصور کرد و بر او احاطه یافت، بلکه تصدیق او به معرفی خود اوست. این معرفی نیز فعل اوست و چگونگی و طور ندارد. تمامی معرفت او به همین آیات و علاماتی خواهد بود که خود او

قرار داده است. شناخت او در ذات، سرشت و فطرت ما توسط خود او نهاده شده که همان خروج از دو حد تعطیل و تشبیه است. بنابراین خدای متعال، این اسما و اوصاف را برای خود نشانه‌هایی قرار داده است، تا ما به وسیله آنها او را بخوانیم و نزدش نیاز بریم. حتی لفظ جلاله الله، ذاتِ عَلمِ مستجمع جمیع صفات کمالیه نیست، بلکه علامت و نشانه‌ای برای خواندن اوست (همان: ۹۳-۹۷).

در جمع‌بندی این بحث عبارتی از خود آیت‌الله ملکی میانجی ذکر می‌کنیم که کاملاً روشن و بیانگر مباحث پیشین است:

فتحصّل ان المراد من الفطره هی معرفه الانسان ربّه تعالی و توحیده سبحانه معرفهً خارجةً عن الحدین و بسیطةً لا یعرف انه یعرف، فیحتاج اشتدادها و زیادتها الی تذکیر المذکرین و تنبیه العارفین؛ فلا یزال حتی یبلغ المؤمن الی درجات ساقیه و مقامات عالیة من الایمان و العرفان به تعالی و نعوته و معانی أسمائه سبحانه (همان، ۱۳۷۳: ۱۱۷).

بنابراین متعلق معرفت فطری خداوند و اسما و صفات اوست، ولی به این بیان که هرگونه ترادفی در آنها محال و بی‌معناست؛ بلکه تمامی این الفاظ، علامت‌ها و نشانه‌هایی هستند که ما با آنها او را می‌خوانیم و با او به راز و نیاز می‌پردازیم. بر این اساس تعریف خدا هیچ‌گونه صورت معقولی برای ما ندارد و ما نیز هیچ‌گونه سنخیتی با خدا در هیچ جهت و شکلی نداریم.

در حالی که متعلق معرفت فطری منبعث از حس الوهی کالوین، معرفت خدای متشخص انسان‌وار است. کالوین اعتقاد دارد حس الوهی به ما برخی آگاهی‌ها پیرامون قدرت خدا، عظمت و یگانگی او می‌دهد (calvin, 1960, I, III, 2-3). البته این آگاهی انسانی دو خصیصه اصلی دارد: اولاً مبهم و مجهول است (کالوین برخلاف ملکی میانجی

سخنی از رفع این ابهام ندارد و ظاهراً این ابهام همیشه با انسان هست) و ثانیاً با ترس^۱ همراه است. این خداترسی در انسان وجود دارد و اگر هم در شرایط خاصی موقتاً از بین برود، در یک لحظه برمی‌گردد و با نیروی تازه‌ای به انسان یورش می‌برد (ibid). کالوین بارها در توصیف حس الوهی از واژه «fear» به معنای ترس استفاده می‌کند و چگونگی آشفته‌گی ذهن انسان به وسیله این ترس را به تصویر می‌کشد (jeffreys,1997:423).

کالوین بیان می‌کند که زیبایی طبیعت^۲ شاید مقدمه‌ای باشد بر اینکه حس الوهی باور به اینکه خداوند خیرخواه است را تولید کند (ibid).

کالوین اعتقاد دارد معرفت حقیقی خداوند عبارت است از اینکه خداوند علت همه خوبی، شعور و درستکاری در عالم است. مضافاً بر اینکه او خیرخواه بندگان خویش است (calvin,1960,I,III,i) او این نوع معرفت را پارسایی می‌نامد.^۳ روح پارسا به این مسئله که خداوند خالق همه خیرهاست، ایمان و اطمینان قلبی دارد و پیوسته نسبت به پروردگار ابراز عشق، اطاعت و سپاسگزاری می‌کند (ibid).

بنابراین با توجه به رویکرد معرفت‌شناختی کالوین متعلق معرفت فطری برآمده از حس الوهی، همان روح پارسایی است، یعنی اینکه خداوند علت همه خوبی، شعور و درستکاری در عالم خواهد بود. البته در مورد معارف مستخرج حس الوهی آنچه مورد تأکید و بررسی کالوین و پیروان او مثل پلانینگا بوده، صفت خیرخواهی خداوند است (jeffreys,1997:422).

۲. نحوه دریافت معرفت

از نظر ملکی میانجی یکی از ویژگی‌های اصلی معرفت فطری الهی این است که چنین معرفتی صنع و فعل الهی محسوب می‌شود. روایات فراوانی در سنت دینی ما هست که در

1. Dread

2. Natrul Beauty

3. Piety

آنها معرفت، صنع و فعل خداوند معرفی شده است (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱: ۸۵ و ۱۶۲). در این روایات بیان شده است که خدای تعالی هیچ وسیله‌ای برای رسیدن مردم به معرفت‌الله در اختیار آنها قرار نداده است و آنها مکلف به معرفت‌الله نیستند، بلکه بر خداوند است که خود را معرفی کند و بر انسان‌هاست که در مقابل او تسلیم باشند. بنابراین معرفت فطری، موهبتی از طرف خداوند برای انسانها بوده که بر ارواح انسانی افزوده شده است:

ان هذه الموهوبه الكبيرة الالهيه خارجه عن حقيقه الانسان، بل هي من فضل الله تعالى الذي جرت سنه المقدسه الفاضله يفيض هذا النور على الارواح البشرية فيستضيئون به (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۱۵ و ۱۸).

در این نظام الهیاتی خداوند مستقیماً در عالم دیگری معرفت مکنون خویش را بر قلوب انسان‌ها افزوده و بعد روحانی انسان قبل از ورود به عالم دنیا و تعلق به بدن جسمانی، عالم بلکه عوالمی را طی کرده است. در همین عوالم بوده که انسان در فضایی مقدس و نورانی، مورد تفضل و عنایت حضرت حق قرار می‌گیرد و معرفت خویش را به او افزوده می‌کند (همان: ۱۲۰). آنچه از ظواهر آیات و روایات استنباط می‌شود این است که اظهر مواقف معرفت عالم ذر بوده است؛ همان موقفی که خداوند همه موجودات انسانی را از اول تا آخر جمع و مورد خطاب قرار داده است که: *الَّسْتُ بِرَبِّكُمْ*: و اقرار و ایمان به ربوبیت حق تعالی و شهادت بر این معرفت را از انسان‌ها گرفته است با جواب: *قالوا بلی*.

در این عوالم پیشین (از جمله عالم ذر) همه انسان‌ها، ذات اقدس الهی را بالمعاینه مشاهده کرده‌اند (این معرفت تفضل ابتدایی بوده است) به نحوی که هیچ‌گونه شک و ارتیابی در وجود او نداشته است و لزوماً اگر این معرفت حقه نمی‌بود، انسان قادر به شناخت خدای خویش در این عالم دنیا نبود. البته این موقف و خصوصیات آن در این دنیا با غفلت روبه‌رو شده است (بساطت معرفت الهی).

از سوی دیگر، ارائه حس الوهی کالوین به‌عنوان یک طرح معرفتی و مولد باورهای عام الهیاتی و باورهای خاص الهیات مسیحی به‌گونه‌ای است که انسان به‌طور آگاهانه برای داشتن باورهای برآمده از آن دست به انتخاب نمی‌زند و این گرایش و کشش به‌طور طبیعی در هر انسانی یافت می‌شود. در واقع به‌تعبیر کالوین انسان در این عالم تماشاگری^۱ است که با در معرض قرار گرفتن تصاویر زیبا و حیرت‌انگیز در این عالم، به آگاهی الوهی در درون خویش رهنمون می‌شود.

البته بر مبنای نظر کالوین، روح‌القدس معرفت یقینی و غیرمتزلزل به خیرخواهی خداوند را برقلوب ما مهر می‌زند؛ روح‌القدس با نوسازی و تغییر مسیر دلبستگی‌های انسان، او را به معرفت خداوند هدایت می‌کند. او در این زمینه می‌گوید:

روح‌القدس قلوب ما را با عشق خدا و سرسپردگی پرشور شعله‌ور می‌سازد
(calvin, 1960: III, I, 3, p. 540).

برخلاف الهیات آیت‌الله ملکی میانجی، در الهیات کالوین خداوند به‌صورت غیرمستقیم معرفت خویش را در درون انسان‌ها قرار می‌دهد. معرفت فطری خداوند توسط قوه‌ای معرفتی در درون انسان‌ها که از طرف خداوند در ساختار وجودی آنها به ودیعت نهاده شده است، تولید می‌شود؛ و البته در این سیر معرفتی طبیعت نقش بسزایی را ایفا می‌کند. نیروهای ذهنی، بخش‌های مختلف، طوفان‌های سهمگین، دریا‌های خروشان و عدالت در نظام‌های انسانی از جمله چیزهایی است که حضور خداوند را برای انسان آشکار می‌کند (ibid, I, v, p. 8). آنچه در ظهور و تولید این باور مؤثر بوده، مواجهه انسان با طبیعت است. خود انسان نیز جزو این طبیعت محسوب می‌شود. کالوین اعتقاد دارد که انسان عالمی صغیر در عالم هستی است (ibid, p. 3). انسان در مواجهه با خویشتن به معرفت الهی نائل می‌شود.

۳. ماهیت معرفت فطری

فطرت در دیدگاه آیت‌الله ملکی میانجی یعنی معرفت انسان به پروردگار خویش و شناخت وحدانیت باریتعالی؛ البته شناختی که اولاً خارج از حدین است (حد تشبیه و تعطیل)؛ و ثانیاً بسیط بوده به این معنا که «لایعرف أنه يعرف» و بر این اساس توجه به آن محتاج به مدگر بیرونی است و ثالثاً این نحوه معرفت از سنخ تجلیات^۱ الهی محسوب می‌شود (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۱۱۷). چنین فطرتی از سنخ تمایلات طبیعی انسان نیست:

ولیس المراد منها الغریزة التي هي التمایلات الطبيعية؛ لوضوح ان الفطرة بهذا المعنى لاتصلح ان تكون اساساً و بناءً للحقائق والعلوم التي يدعو إليها الانبياء والمرسلون (همان).

از دیگر سو، چنین معرفتی از سنخ بدیهیات اولیه عقلی مانند «اجتماع نقیضین محال است» یا بدیهیات ثانویه (فطریات منطقی) مانند «عدد ۴ زوج است» یا قضایای دیگر بدیهی، نیست؛ زیرا این گزاره‌ها و علوم نزد انسان بالبداهه معلوم هستند، در حالی که معرفت فطری بسیط است. بر این اساس فطرت دینی از سنخ معلومات بدیهی نیست (همان). چنین معرفت فطری‌ای از سنخ علم حضوری هم نیست؛ زیرا لازمه علم حضوری به خداوند این است که آن ذات غیرمتناهی معقول و معلوم غیر قرار گیرد، در حالی که ظهور حق تعالی ظهور ذاتی غیرمتناهی بوده و محال است معلوم و معقول غیر قرار گیرد:

لأنه يستحيل ان يكون تعالی معلوماً و معقولاً بغيره تعالی؛ سواء كان حصولاً او حضورياً. فإنه تعالی ظاهر بالظهور الذاتي في شدة غير متناهية (همان).

بنابراین فطرت «عقیده و باور» به خدا نیست؛ بلکه نحوی تجلی محسوب می‌شود که خداوند بر قلوب همه انسان‌ها افاضه کرده است و این انسان است که می‌تواند با تذکر

۱. آیت‌الله ملکی میانجی معرفت الهی را از سنخ علم حقیقی می‌داند و علم حقیقی نیز: هو النور المجرد المفاض علی الروح (ملکی میانجی، ۱۳۷۳: ۲۰).

مذکران و تبلیغ مبلغان، متذکر این معرفت و نور و تجلی خفته و بسیط در خویش شود و به مرحله باور و ایمان دینی برسد. در واقع فطرت، معرفت بوده و اقرار و انکار به اختیار انسان واگذار شده و لذا به حسن و قبح متصف شده است و ثواب یا عقاب به آن تعلق می‌گیرد.

فطرت گرایش هم نیست، بلکه گرایش متأخر از فطرت است؛ از آنجا که انسان، با فطرت الهی خویش، خدای رحمان و رحیم، کریم و عطوف و زیبا و دوست‌داشتنی را، با تمام وجود می‌یابد، نسبت به او گرایش پیدا می‌کند و به او محبت می‌ورزد (برنجکار، ۱۳۷۴: ۴۷).

آن کس که خدای خویش را در نور فطرت با اوصاف جلال و جمال مشاهده می‌کند، دل به او می‌سپارد و به چیزی غیر از او دل نمی‌بندد. از دیگر نتایج بحث مذکور این است که فطرت «استمدادِ خداشناسی» نیست؛ زیرا توان خداشناسی هنگامی به انسان داده می‌شود که خدای خویش را نمی‌شناسد؛ در حالی که با توجه به اینکه معرفت الهی در عالی‌ترین درجه در قلب انسان (گرچه به نحو بسیط و مکنون) متجلی شده است، جایی برای توان و قدرت باقی نمی‌ماند. البته توانایی به معنای نیل به معرفت مرکب الهی به واسطه مجاهدت و تزکیه نفس پس از تذکر مذکران صحیح است و انسان چنین توانی را دارد.

در طرف مقابل آنچه از عبارات کالوین فهمیده می‌شود این است که این نوع معرفت می‌تواند از سنخ معرفت باشد یا گرایش یا قوه. همه این اصطلاحات را می‌توان در عبارات کالوین یافت. این گونه به نظر می‌رسد که آنچه برای کالوین مهم بوده، اثبات فطری بودن معرفت الهی است. منشأ این معرفت گرایش در درون انسانهاست که با استعدادی که در درون انسانها نهفته است این گرایش و آگاهی می‌تواند به معرفت و ادراک ذهنی نیز بینجامد.

به خدا گرایشی عمیق و فراگیر است که در درون ما و قلوب ما استوار و راسخ

است (calvin, 1960: P. 174).

این کشش طبیعی فرازمانی و فرامنطقه‌ای است و بر همین اساس است که یک فرد نامعتقد به خداوند، به لحاظ معرفتی فاقد این حس نیست، بلکه در وضعیتی غیرطبیعی (نامناسب) قرار دارد و مانند انسان‌های وحشی و دور از تمدن است. این گرایش خصیصه همگانی برای موجودات انسانی است و البته همان‌طور که بیان شد، این گرایش به باورمندی خدا در شرایط محیطی مختلف فعال می‌شود. در واقع این تمایل به صورت بالقوه در هر انسانی هست و لازم است به فعلیت برسد؛ از این‌رو باید بستر را فراهم کرد و موانع، ناقصی‌ها و بازدارنده‌ها را از سر راه آن زدود و نگذاشت سیمای حس الهی در وجود انسان به واسطه گناه مکدر شود. بر این اساس کالوین به انسان‌ها توصیه می‌کند:

مبادا شخص از دستیابی به سعادت محروم شود. خداوند نه فقط آن بذر دین (حس الوهی) که از آن سخن گفته‌ایم، در قلوب بشر کاشته است، بلکه پرده از خود می‌گیرد و هر روز خود را در همه مخلوقات جهان نمایان می‌سازد (پلانتینگا، ۱۳۸۰: ۱۵۸).

البته برخی از کالوینیست‌های مدرن دیدگاه معرفتی کالوین را نظریه‌ای در جهت اثبات عقلانیت گزاره «خداوند وجود دارد» تبیین و تفسیر کرده‌اند. پلانتینگا معتقد است حکم حس الوهی مبنی بر اینکه «خدا وجود دارد» می‌تواند به‌طور پایه‌ای مورد اعتقاد قرار گیرد و در عین حال شخص در باور خود به این گزاره هیچ تخلف معرفتی نیز نکرده باشد. در واقع آنها که در برابر حیرتشان از هنر الهی، تسلیم و معتقد به وجود خدا می‌شوند، کاملاً در چارچوب وظیفه معرفتی خویش عمل کرده‌اند (Plantinga, 1983 b: P. 67).

نتیجه‌گیری

بر اساس هر دو دیدگاه الهیاتی:

یک. معرفت فطری، معرفتی درونی و قلبی است.

دو. انسان وظیفه دارد این معرفت فطری را به مرحله بلوغ و ترکیب برساند و مراد از «مرکب» شدن در الهیات تفکیک معرفت فطری، توجه یافتن آدمی به معرفت خویش است.

در الهیات کالوین نیز قرار گرفتن انسان در شرایط محیطی مختلف و مناسب، موجب رشد و تکامل حس الوهی می‌شود. در واقع هر قدر که این قوه معرفتی بیشتر فعالیت، و باور تولیدکند، به بلوغ و تکامل و رشد بیشتری نائل می‌شود.

سه. گناه در ضعیف یا محو کردن این معرفت فطری تأثیر بسزایی دارد. هرچند کالوین گرایش و اعتقاد به خدا را گرایش ذاتی و فطری می‌داند، معتقد است که شاید این گرایش تحت تأثیر گناهان قرار گیرد. در دیدگاه آیت‌الله ملکی میانجی توجه انسان به معرفت الهی که در عوالم دیگر بالمعاینه مشاهده کرده است، در صورت آلوده شدن به گناه دچار نقص می‌شود و از مؤثریت می‌افتد.

چهار. انسان به واسطه معرفت فطری خداوند، در مسیر هدایت و ایمان دینی قرار می‌گیرد. ملکی میانجی معتقد است انسان با این معرفت در درون خویش و طی مراحل تذکیر و سلوک معنوی به مرحله ایمان دینی و سعادت نیل پیدا می‌کند. حس الوهی کالوین در درون انسان‌ها ایشان را از درک و فهم خاصی نسبت به عظمت و شکوه خود بهره‌مند کرده است تا آنها با تکریم الهی و اختصاص شئون زندگی خویش به معبودشان راه سعادت را بیمایند و راهی برای توسل به جهل و غفلت در برابر خداوند نداشته باشند.

وجوه افتراق:

یک. بر اساس الهیات آیت‌الله ملکی میانجی شمولیت معرفت فطری اسما و صفات حق است، ولی به این بیان که هرگونه ترادفی در آنها محال و بی‌معناست؛ بلکه تمامی این الفاظ، علامت‌ها و نشانه‌هایی هستند که ما با آنها او را می‌خوانیم و با او به راز و نیاز می‌پردازیم. بر این اساس تعریف خدا هیچ‌گونه صورت معقولی برای ما ندارد و ما نیز هیچ‌گونه سنخیتی با خدا در هیچ جهت و شکلی نداریم. در حالی که متعلق معرفت فطری منبعث از حس الوهی کالوین، معرف خدای متشخص انسان‌وار است.

دو. فطرت در الهیات آیت‌الله ملکی میانجی، یعنی معرفت انسان به پروردگار خویش و شناخت وحدانیت باری تعالی؛ البته شناختی که اولاً خارج از حدین (حد تشبیه و تعطیل)؛

و ثانیاً بسیط است، به این معنا که «لایعرف انه یعرف» و بر این اساس اشتداد و تکامل آن محتاج به مذکر بیرونی است؛ و ثالثاً این نحوه معرفت از سنخ تجلیات الهی محسوب می‌شود. ولی آنچه از الهیات فطری کالوین فهمیده می‌شود این خواهد بود که این نوع معرفت از سنخ گرایش‌های انسانی است. این گرایش خصیصه‌ای همگانی برای همه انسانهاست و در شرایط محیطی مختلف فعال می‌شود.

سه. بر اساس دیدگاه آیت‌الله ملکی میانجی، معرفت الهی نوری است که به وجود انسان افاضه می‌شود و در این افاضه واسطه‌ای وجود ندارد. در واقع معرفت انسان به خداوند مستقیماً از طرف خداوند به او افاضه می‌شود؛ در حالی که بر مبنای دیدگاه کالوین، خداوند یک قوه معرفتی را در درون انسان‌ها در عرض قوای دیگر معرفتی قرار داده است که سازوکار آن به گونه‌ای است که با قرار گرفتن در وضعیت‌های مختلف می‌تواند معرفت به خداوند را تولید کند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. برنجکار، رضا (۱۳۷۴). معرفت فطری خدا، تهران: نیا.
۲. پلانینگا، آلوین (۱۳۸۰). عقل و ایمان، ترجمه بهناز صفری، مقابله و تصحیح حمید بخشنده، قم: دانشگاه قم، انتشارات اشراق.
۳. حکیمی، محمدرضا (۱۳۷۳). مکتب تفکیک، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.
۴. شیخ صدوق (۱۳۹۸ ق). التوحید، قم: جامعه مدرسین.
۵. عظیمی‌دخت، سید حسین (۱۳۷۹). آلوین پلانینگا و معرفت‌شناسی اصلاح شده، حوزه و دانشگاه، ش ۲۵-۲۴، پاییز و زمستان.
۶. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵). تاریخ کاپلستون، سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲). اصول الکافی، تهران، نشر اسلامیه.
۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق). بحارالانوار، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. ملکی میانجی، محمدباقر (۱۴۱۴ ق). مناہج‌البیان فی تفسیرالقرآن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. _____ (۱۳۷۳). ترجمه توحید الامامیه، ترجمه محمد بیابانی اسکویی و سید بهلول سجادی مرندی. تهران: نیا.
11. Calvin, John, (1960). *Institutes of the Christian Religion*, Edited by John McNeill and translated by Ford Lewis Battles, Westminster Press .
12. Plantinga, Alvin (1983a). *Reason and Belief in God*, in Faith and Rationality: Reason and Belief in God, eds. Alvin Plantinga and Nicholas Wolterstorff Grand Rapids, Michigan : William B. Eerdmans .
13. Plantinga, Alvin (1983 b). *The Reformed Objection to Natural Theology*, in Rationality in the Calvinian Tradition, eds. Hendrick Hart, Johan Van Der Hoeven, Nicholas Wolterstorff, 363° 385. Lanham, MD : University Press of America.

14. Plantinga, Alvin, (1993 a). *Warrant : The Current Debate*, New York , Oxford University Press.
15. Plantinga, Alvin, (1993 b). *Warrant and Proper Function*, New York , Oxford University Press.
16. Plantinga, Alvin,(2000). *Warranted Christian Belief*, New York , Oxford University Press.
17. Jeffreys, Derek S.,(1997). *How Reformed is Reformed Epistemology? Alvin Plantinga and Calvin's 'sensus divinitatis'*, Cambridge University Press.

